

۶۶

مہدی پرہام : استعمار ماوراءِ نو / استعمار مافوقِ نو /  
فرہنگ سکوت / خود سانسوری

# فرہنگ سکوت

(مجموعہ سی مقالہ)



دکتر مہدی پرہام

xalvat.com



## فهرست

۵	صفحه	پیشگفتار
۱۱	صفحه	نظری گذرا بر انقلاب کبیر ایران
		در دولت آموزگار
۲۵	صفحه	تذکر
۲۷	صفحه	بعد از نفت
۳۸	صفحه	زنگ خطر
۴۸	صفحه	بت عیار
		در دولت مهندس شریف امامی
۶۵	صفحه	حقوق یا حق السکوت
۶۹	صفحه	قانون یا نعلن قانون
۷۴	صفحه	بهار پراگ
۸۰	صفحه	سیاست کمرندهای باز
۸۵	صفحه	تجاوز همه وقت آستن شکست است
		در دولت نیم بند ازهاری
۹۵	صفحه	تذکر
۹۹	صفحه	نوعی مصلحت اندیشی
		در دولت بختیار
۱۰۷	صفحه	تذکر
۱۰۸	صفحه	انتقال قدرت و زمان گفت و شنود



	عصر امام خمینی ، دولت مهندس بازرگان
	دکتر شایگان - رئیس جمهور آینده
صفحه ۱۱۷	پایان انقلاب - آغاز سازندگی
صفحه ۱۲۳	سلام بر استاد
	در دولت هویدا
	تذکر
صفحه ۱۳۱	حدیث چون و چرا
صفحه ۱۳۲	دموکراسی محاسباتی
صفحه ۱۴۶	استعمار ماوراء نو
صفحه ۱۵۹	استعمار مافوق نو
صفحه ۱۶۷	چرا حافظ را دوست داریم
صفحه ۱۷۴	انزوای سپید حافظ
صفحه ۱۹۲	گذرگاه عافیت
صفحه ۱۹۹	برداشتی نو از عرفان
صفحه ۲۰۹	فرهنگ سکوت
صفحه ۲۱۰	فرهنگ تعاون
صفحه ۲۱۸	عرفان صنعتی ( سبیرنتیک )
صفحه ۲۲۶	سیستم تعاونی نگهبان هویت ملی
صفحه ۲۳۷	هویت ملی در دواى تکامل و هدف
صفحه ۲۵۲	خود سانسوری
صفحه ۲۶۲	معیارهای نو
صفحه ۲۶۹	نقشی از جامعه نو
صفحه ۲۷۴	جامعه جوانان
صفحه ۲۸۵	سرپوش بلوری
صفحه ۳۰۲	آزادی یعنی حق انتخاب
صفحه ۳۱۴	

تاریخ انتشار ۱۳۵۶/۹/۳۰

xalvat.com

## استعمار ماوراءِ نو

### شرقِ غرب

کسی که آزاد خلق شده است چه حق دارد یکنفر مثل خود را مجبور سازد که مانند او فکر کند ( ولتر )

نمیشود عقب افتادگی را با عقب‌گرد به سنتها جبران کرد، اگر پندارگرایی سنتی به واقع‌گرایی آگاهانه و علمی تحول پیدا نکند رشد و توسعه واقعی امکان پذیر نخواهد بود

— مستخرج از همین مقاله —

— در بحث شرق و غرب سابقا " اشاره کردیم که اغلب ما غرب را به سیستم سرمایه‌داری یا به سوسیالیسم دولتی اشتباه میکنیم و تجاوز اقلیتی که این دو سیستم را میگردانند بحساب تجاوز مردم غرب میگذاریم و حال آنکه اکثریت مردم غرب مثل اکثریت مردم شرق توسط این اقلیت متجاوز استثمار میشوند ، فقط فرق اکثریت غربی با اکثریت شرقی در اینست که اکثریت غربی چون و چرا میکند و آنچه ندارد و باید داشته باشد به بحث و انتقاد میگذارد و آنرا بدست میآورد و هم اکنون که توسط اقلیتی متجاوز جابر استثمار شده است ، این تحوه استثمار را به بحث و گفتگو گذاشته و تردیدی نیست که بدان خاتمه خواهد داد و سیستمی دیگر جانشین سیستم فعلی خواهد نمود — اما اکثریت شرقی متاسفانه وضع موجود خود را خواستی آسمانی میدانند و چون و چرا را بیحاصل میپندارد — این نحوه اندیشیدن را گذشته از عوامل خارجی دو عامل بازدارنده داخلی ، حکام عرفی و حکام شرعی ، برای تثبیت موقعیت خود تقویت میکنند و او را بوضع موجود شاکر میسازند و سزای متجاوزان را بروز قیامت موکول مینمایند.

— خلاصه کلام آنکه ، جهان بینی غربی مبتنی بر " وسع "ی " است و

منظور نظرش زیست درین جهان میباشد و جهان بینی شرقی متکی بر " پندار گرائی " و هدف نهائیش زیست در آن جهان است و بدیهی است که برای زیست درین جهان تکاپوی جدی نمیکنند و از همین نحوه اندیشیدن است که استثمارگران داخلی و خارجی سودبیحساب برده و میبرند .

این نحوه اندیشیدن بالاخره باید روزی تغییر کند و تغییر آن جز با آنچه اکثریت غربی با مبارزه بدست آورده یعنی خوگرفتن به چون و چرا و اعتراض کردن و گفتگو راجانشین تعصب نمودن و بقیین را به شک علمی مبدل ساختن بطریق دیگر میسر نیست و این آن چیزی است که شرق ، بهر قیمت که شده باید از غرب بیاموزد و جزبا این کلید هیچ دری از مشکلاتش گشوده نخواهد شد .

— امروز عوامل سرمایه داری در غرب تلاش میکنند که این کلید را از اکثریت مردم غرب بگیرند ولی زورشان نمیرسد و ناامروز بهمت همین کلید تمام پرده هائی که آنها بر اعمال و دسیسه های خود کشیده اند برداشته شده و در آینده باز بر آنچه کشیده شود برداشته خواهد شد — این پرده کثی و پرده افکنی بلاتردید به تغییری خواهد انجامید که درین تغییر بهره کثی انسان از انسان کاهش خواهد یافت و آنقدر چون و چرا و اعتراض تکرار خواهد شد تا بالاخره این اقلیت خواهد فهمید که به گفته ولتر ، هیچ انسان آزادی حق نخواهد داشت انسان آزاد دیگری را و ادا سازد که مثل او فکر کند ، و در نتیجه انسانها بجای مبارزه با یکدیگر به مذاکره و گفتگو خواهند نشست و همدیگر را مجاب خواهند نمود — این مرحله در عالم پندار نیست و بصورت مدینه فاضله تخیل نمیشود بلکه هم اکنون در حال وقوع است — در سمیناری که سه ماه قبل در آن در " معبد پارتنون " جهت تعاطی افکار درباره دموکراسی تشکیل شده بود و از تمام نقاط جهان اندیشمندان و سیاستمداران در آن شرکت کرده بودند گالبریث استاد علم اقتصاد دانشگاه هاروارد این مطلب را بنحوی جامع بیان داشت البته تمام نظراتی که آنجا بیان شده یکی از دیگری جالبتر و همه با ژرف نگری و آزادمنشی خاصی اظهار شده است ، اما در میان آنها گفته گالبریث و سخن ماریاسوارش نخست وزیر پرتغال ( آنوقت هنوز نخست وزیر بود ) به این علت که یکی حاصل تجربه در دنیای سرمایه داری است و دیگری اظهار نظر فرد سوسیالیستی است که جزیش بحکومت رسیده از سایرین بیشتر جلب توجه مینماید .

— گالبریث اجمالا " میگوید : در ممالک بزرگ سرمایه داری که صنعت در اوج

ترقی است دموکراسی نه فقط ضروریست بلکه غیرقابل اجتناب است ، چون هیچکس نمیتواند قدرتی را در انحصار گیرد ، قدرتها بین صاحبان کارگاههای مختلف ، کادرفنی ، مدیران ماهر و قسمت عظیمی از مردم تقسیم شده است و تصادفی نیست که تمام مالک بزرگ صنعتی دارای دموکراسی پارلمانی هستند و در حقیقت سرمایه داری دارد خود بخود تبدیل به سوسیالیزم میشود . [xalvat.com](http://xalvat.com)

— ماریا سوارش میگوید : من به سوسیالیزم عقیده دارم ولی دموکراسی را فدای آن نخواهم کرد من سوسیالیستی هستم دموکرات منش ، یعنی یک جامعه سوسیالیستی را آرزو میکنم که در چهارچوب چندگانگی قوا باشد و هر قدرت ضد قدرتی در مقابل داشته باشد و به حقوق بشر احترام گذارد . البته چنین سوسیالیزمی فعلا " وجود ندارد ولی باید آنرا روزی بوجود آورد و ما داریم در پرتغال سعی میکنیم آنرا بوجود آوریم و هم اکنون با پدید آوردن دو بخش بزرگ خصوصی و دولتی و یک بخش بزرگ تعاونی و ایجاد اتحادیه های بزرگ تولیدی و کارگاههایی که با روش خود مدیریت Autogstion اداره میشوند ، مقدمات بوجود آوردن آنرا فراهم مینمائیم . بخلاف آنچه قبل از رسیدن بحکومت فکر میکردم همدوشی و همزیستی تشکیلات مختلف تنه راه حل مشکلات است و نمیشود بکلی از تمام وسائل تولید سلب مالکیت نمود .

— ملاحظه میفرمائید گالبریث که نماینده یک مملکت بزرگ کاپیتالیستی چون آمریکا است با مطالعه دقیق علمی در جامعه خود استنباط میکند که مالک صنعتی بزرگ خود بخود بسوی سوسیالیزم میروند و شرکتهای چند ملیتی دارند بندربرج قدرتشان را بین کادرفنی و مدیران ماهر و سایر افراد تقسیم مینماید و ماریا سوارش نخست وزیر سوسیالیست سرگرم بوجود آوردن نوعی سوسیالیزم در پرتغال است که در آن بخش خصوصی به تجارت آزاد مشغول باشد و تشکیلات دولتی و غیردولتی کنار هم همزیستی مسالمت آمیز داشته باشند و از سلب مالکیت وسائل تولید که الفبای سوسیالیزم است انصراف حاصل میکند . این دو نظریه بسیار آموزنده و درخور تاملند و در واقع دورنمای جهان آینده را تقریبا " ترسیم مینمایند ، دو سیستم دارند خود بخود و به اقتضای زمان با احتیاط تعدیل میشوند . از طرفی آخرین شکل استعمارگری را که باید آنرا استعمار ماورا ؛ نو نام گذاشت خوشبختانه در طرح زیرکانه خود موفق نبوده است و مالک استثمار شده نه فقط به افسون او در خواب نشده اند بلکه هراسان از خواب پریده اند و برای رهائی خود به چاره

اندیشی نشسته‌اند

xalvat.com

**استعمار ماوراء نو چیست ؟**

اگر به اجمال تاریخ تحول استعمارگری را مرور کنیم چهار مرحله متفاوت که البته همه به بهره‌کشی انسان منتهی می‌شود بنظر می‌رسد .

۱- استعمار بی پرده - آن استعماری است که مملکت استعمارگر ( متروپل ) یک حاکم از طرف خود به مملکت مستعمره می‌فرستد و او در کمال خود مختاری و قساوت آنجا حکمرانی میکند .

۲- استعمار در پرده یا استعمار نو- این شکل مترقی استعمار است باین معنی که مملکت استعمارگر حاکم خود را از مستعمره فرا میخواند و در صورت لزوم به مملکت مستعمره استقلال هم می‌دهد و اداره آنجا را به خود افراد مملکت واگذار مینماید منتهی این افراد قبلاً " توسط مملکت استعمارگر تعلیم دیده‌اند و کاری که حاکم فرنگی میکرد بمراتب جنایت‌بارتر انجام میدهند ، در این شکل استعمار است که برادر خیلی بسهولت برادر را می کشد تا منافع ارباب را محفوظ نگهدارد و هزاران مفاسد دیگر که فعلاً " جای بحث ندارد .

۳- استعمار مافوق نو- این استعمار پولی است و پول نقش قشون و تسلیحات را ایفا میکند لازم نیست دیگر به مملکتی قشون کشید و آنجا را تصرف کرد ، با دادن اعتبار یا سرمایه‌گذاریهای کلان و کنترل این سرمایه‌ها اقتصاد مملکتی زیر سلطه اقتصاد مملکت دیگر قرار میگیرد و در نتیجه در اتخاذ تصمیمات سیاسی با میل یا با اکراه از طلبکار خود پیروی مینماید - یا اینکه مملکتی که با ممالک دیگر تجارت گسترده دارد و در آنها بنحوی سرمایه‌گذاری کرده و بالاخره روابط بین-المللی دارد باکم یا زیاد کردن ارزش پول خود ناگهان اقتصاد این ممالک را فلج میکند و با رقابتهای خردکننده بازارهای آنها را تصرف مینماید و چون این ممالک اغلب خود استعمارگرند و بازارهای مستعمراتی دارند ناچار بدون جنگ و خونریزی بازارهای مستعمراتی خود را بحریف واگذار میکند ، خلاصه آنکه یکی از خصوصیات این نوع استعمار به استعمار گرفتن استعمارکنندگان سابق است ( راجع به این نوع استعمار مقاله‌ی زیر عنوان استعمار مافوق نو در شماره ۱۱۳ سال ۱۳۵۳ مجله نگین تحریر رفته است ) .

۴- استعمار ماوراء- نو یا ابر استعمار این نوع استعمار تقریباً " شکلی تازه از

استعمار مافوق نو است که در آن پول نقش اصلی برعهده دارد منتهی درین نوع استعمار جای طلبکار و بدهکار بظاهر عوض میشود بدون اینکه طلبکار نقش تعیین کننده داشته باشد یا بدهکار زیر سلطه مالی طلبکار قرار گیرد ، در حقیقت طلبکار در حکم "فرودگاه" میشود که پولها مانند طیارات در آن فرود میآیند ولی بفاصله‌ی کوتاه از آنجا پرواز مینمایند ، مقصدشان جای دیگری است طبیعی است که فرود آمدن و برخاستن طیارات ارزشی به فرودگاه اضافه نمیکند اما در مقابلش ضرر فوق العاده میرسانند هوا را آلوده میکنند و بر اثر این آلودگی میزان مرگ و میر بالا میرود و در افراد هوس پرواز و مسافرت بهر قیمت و بهر شرط بیدار میشود . و سرانجام مشخصه اصلی ممالک در حال رشد که کشاورزی بود در کام شبه صنعت کشیده میشود و ممالک مترقی هم صادرکننده ادوات صنعتی میشوند و هم محصولات کشاورزی .

xalvat.com

سه سال قبل شرکتهای چند ملیتی نفتی قیمت فرا آورده خود را بنحو سرسام آوری بالا بردند ، ممالک نفت خیز میلیاردها دلار یکدفعه بر درآمدشان افزوده شد و دیگر تراز پرداختهای ایشان بظاهر کسری نشان نمیداد بدهکار با گذاشتن پول خود در بانکهای غربی طلبکار شد ولی قسمت اعظم پولها مثل طیارات مافوق صوت سریع بحرکت آمدند ، در حقیقت این طیارات ، طیارات جنگی بودند که هدفشان بمباران ممالک سرمایه‌داری اروپا بخصوص آلمان فدرال و فرانسه و حریف زورمند آسیائی ، ژاپن بود ، یعنی آنها که طلاهای دنیا را ذخیره کرده بودند و دلار را که روزی همطراز طلا بود بصورت پول سیاه در آورده بودند آنچه کمکهای بلاعوض و با عوض و پلان مارشال و کمکهای جنگی را صاحب دلار بهیاد ایشان آورد آنها خود را به نقل سامعه زدند و در کمال وقاحت بیش از دو ثلث طلای فورت ناگس Fort- Knox را بیرون کشیدند سرانجام ناچار طیارات از فرودگاههای ممالک نفت خیز برخاست و اروپا و ژاپن را هدفگیری کرد ، جنگ برادر با برادر آغاز شد ، دنیای سرمایه‌داری عواطف و برادری نمیشناسد و حتی وقتی فرزند منافع پدر را بخطر انداخت مرگش قانونی و صواب است ، اروپای آگاه و استعمارگر خیلی خوب از روش استعمارگری و رقابتهای مرگ آسا خبر داشت ، میدانست سرسختی و گلاویزی وقتی شربان حیاتی در دست دیگری باشد شکنندگی و مرگ بدنبال دارد ، لاجرم به نرمی و صبوری و مظلومیت پناه برد از واردات نفتی خود کاست و سرمای طاقت فرسای آن سال را تحمل کرد ، کارگاهها میزان تولید خود



راکاهش دادند، طبیعتاً "بیکاری روزافزون شد، ناله و استغاثه به آسمان بالا رفت و دست نیاز بهر سو دراز شد، بعضی شرقیان صاحب نفت و با کرامت که از راه و روش سرمایه‌داری بگلی بی‌اطلاع بودند در مقابل کاهش واردات نفت نه فقط مقابله بمثل نکردند و از واردات لوکس خود بهمان نسبت نکاستند و کمربندها را محکم نکردند و غرب را بزانو درنیاوردند، بلکه کمربندها را تا سوراخ آخر گشودند و بر مظلومیت و فقر غرب اشک تحسریختند و شروع کردند به غبار غم از چهره لردان انگلیسی پاک کردن و ایتالیای هنرپرور و فرانسه انسان و ادب دوست را استمالت نمودن و قراردادهای کلان با آنها بستن و واردات غیر ضروری را بچند برابر افزایش دادن تا بالاخره بزحمت موفق گردیدند آنها را از بحران رهایی بخشند و با این سفارشات کلان که قیمت آنها با دلار پرداخت میشد دلار را هم از خطر سقوط نجات دادند و آنرا در بازارهای پولی ارزشمند و طراز اول ساختند، شکرانه بازوی توانا - بگرفتن دست ناتوان است، راستی که چه ناتوانهایی! اما همینکه اروپا از خطر ورشکستگی و بیکاری جست و دلار ارزش خود را بدست آورد و طلاها چون پرستو دوباره به لانه برگشتند و فوراً ناکس ملو از طلا شد و تولید و مصرف کلان و گران طبق نقشه قبلی عملی گردید و صادرات مواد غذایی نیز بر صادرات مواد صنعتی افزوده شد، ناگهان فقر و غنای بی تناسب و فساد و تن‌پروری بی سابقه و زمین‌های بی‌حاصل و نیروی انسانی از ده به شهر گریخته و جیب خالی اکثریت مردم و فرار سرمایه‌های بی‌غما شده از مملکت و مهاجرت دسته‌جمعی به نقاط مختلف دنیا، فضای فکری مردمان صاحب کرم و صاحب نفت را تیره و تار کرد و غم‌انگیزتر اینکه نجات‌یافتگان خود را دید که بجای سپاس هر یک چون و آمپیرهای گرسنه در حال مکیدن خون او هستند، اینهمه خلاف انتظار او را بحیرت فروبرده است و این حیرت زدگی مرا بیاد داستان عبرت‌انگیزی می‌اندازد که مربوط به دوران قبل از جنگ جهانی دوم است.

تازه از شیراز به طهران برای تحصیل آمده بودم، روزنامه اطلاعات تنها روزنامه‌خبری عصر بود، روزنامه کیهان هنوز متولد نشده بود، یک شب سرد زمستانی در زیر کرسی که یادش بخیر باد، داشتم روزنامه اطلاعات می‌خواندم به خبر جالبی برخوردم، جیب‌بر مشهوری که کارهایش بیشتر به معجزه شباهت داشت توقیف شده بود و رئیس آگاهی وقت میل کرده بود که در حضور او یکی دو چشمه از کارهایش را بنمایش گذارد او هم باز بردستی انجام داده بود و در آخر رئیس آگاهی پرسیده

بود که چه خاطره جالبی از جیب بریهای خود دارد ، جیب برجین نقل کرده بود - در یکی از روزهای آخر ماه که کارمندان دولت حقوق گرفته بودند بچند دستبرد خوب موفق شده بودم و سیصد تومانی (بیش از سی چهل هزار تومان امروز ) اسکناس در جیب داشتم ، سنگول و سرخوش در اتوبوس سوار شدم ، پهلویم آخوندک طلبه‌ای نشسته بود که قیافه ساده لوحی داشت ، دیدن قیافه او شیطنتی در من پیدا کرد ، اسکناسهایی که دزدیده بودم آرام در جیبم گذاشتم ، اتوبوس از یکی دو ایستگاه گذشت ، آخوند سنگینی اسکناسها را بران خود حس نمود ، وقتی دست در جیبم کرد و دسته اسکناس را بیرون کشید و به آن نگاه کرد قیافه‌ای بهت زده و مضطرب داشت ، فوری آنها را بجیب گذاشت و از جا بلند شد ، منم با او بلند شدم ، در اولین ایستگاه پیاده شد ، منم با او پیاده شدم ، مدتی اطراف را نگاه کرد ، بالاخره بطرف دکان شیرینی فروشی نسبتاً " بزرگی حرکت کرد ، هنوز داخل نشده بود که من پول را از جیبم زدم ، مدتی شیرینی‌ها را ورنه انداز کرد ولی همینکه خواست بشیرینی فروش شیرینی برگزیده خود را بگوید دست در جیبم کرد دید از پول‌ها اثری نیست ، قیافه متعجب و غم زده او که مرتب جیبهایش را میگشت و حتی در پیراهن و زیرشلواری خود هم دست کرد و بالاخره چشمان خود را مالید که نکند در خواب باشد از نظرم نمی‌رود ، سربزیر و در خیال کنار خیابان بانتظار اتوبوس ایستاد منم کمی دورتر قدم زدم تا اتوبوس رسید و با هم سوار شدیم من ضمن سوار شدن دوباره پولها را در جیبم گذاشتم و در صندلی عقب او نشستم تا قیافه مرا نبیند و بشک نیفتد ، همینکه نشست مثل اینکه به چند دقیقه قبل فکر کرد بی اختیار دستش بجیبم رفت بمحض اینکه دستش به اسکناسها خورد آنها را بیرون آورد و نگاه کرد و شروع نمود به شیطان لعنت فرستادن و لاله الاله گفتن ، قیافه‌اش پر از شکرانه و سپاس بود ، چند دقیقه‌ای نشست و دوباره بلند شد که در اولین ایستگاه پیاده شود . اما این دفعه محکم جیب خود را گرفته بود و معلوم بود دارد کم کم کار من مشکل میشود ، ولی ناراحت نبودم چون کارم را بلد بودم و میدانستم که آدم ناوارد و پخته در یکساعت چابک و فهمیده نمیشود ایندفعه پس از مدتی باینطرف و آنطرف نگاه کردن دکان خواربار فروشی بزرگی را دیدم زد و بطرف آن رفت ولی دستش در جیب بود و محکم اسکناسها را گرفته بود ، نزدیکهای در دکان که رسید من بسرعت دویدم و خودم را باو زدم ، بیچاره آخوند در غلطید و من با عذرخواهی زیر بغلش را گرفتم و از زمین بلند کردم و ضمن بلند کردن او

اسکناسها را زدم و بسرعت فرار کردم و از کوچه پهلوی خواربار فروشی به خیابانی وارد شدم و بطرف بالا دور زدم و دوباره بهمان خیابان اولی برگشتم ، کتم را روی شانه راستم انداختم و مثل یک لات بی خیال آهسته جلو آمدم وقتی نزدیک او رسیدم دیدم مبهوت دارد آسمان را نگاه میکند و چیزی زیر لب میگوید ، معلوم بود با خداوند در گفتگو و گله است ، من کنارش روی زمین ایستاده بودم اما آخوند بیچاره با خداوند در آسمان گفتگو میکرد . پولها در جیب من بود ولی داغ آنها بردل آخوند بدبخت نقش بسته بود . شاهکار آخرم را زدم ، پنج اسکناس دو تومانی سوی کردم و در جیبش گذاشتم و دزدیم را حلال کردم و بخانه آمدم - میبینید امروز هم پولها جای اول خود برمیگردند ولی داغ تورم و رکود در همه جای دنیا دیده میشود - تاریخ همچنان تکرار میگردد و دارا و ندار بسرعت جای خود را تغییر میدهند .

- همانطور که اشاره رفت استعمار ماورا، نوکه در حد فراست و احاطه کامل بر علوم اقتصادی و سیاسی طرح ریزی شده و تولید و مصرف "کلان" و "گران" را ابداع کرده است خود وسیله آگاهی برای ممالک سرمایه داری اروپا شده است و به چاره جوئی برخاسته اند و حتی خود آمریکا اکنون با اجرای سیاست صرفه جویی انرژی دارد با آن مبارزه میکند ، سیاست دولت آمریکا همیشه با سیاست شرکتهای نفتی هم آهنگ نیست و گاهی با آنها تعارض پیدا مینماید - شاید در آینده این آگاهی منتهی به جامعه بزرگ اروپائی که بازار مشترک فعلی صورت اقتصادی ناقص آنست شود و جهان سوم نقش تعیین کننده پیدا کند و موضوع شرق و غرب در معنای استعمار زده و استعمارگر عنوان نگردد ، البته این تحولات هرچند جنبه جهانی دارد ولی از جهت دنیای سوم باید این آگاهی حاصل شود که ممکن نیست عقب- افتادگی را با عقب گرد به سنتها جبران کرد و تا پندار گرائی سنتی به واقع گرائی آگاهانه و علمی تحول پیدا نکنند رشد و توسعه واقعی امکان پذیر نخواهد بود .

تاریخ انتشار ۱۳۵۳/۷/۳۰

xalvat.com

## استعمار ما فوق نو

شرح تسلط و فجایع استعمار بر دنیای عقب افتادگان بمراتب از نقل مثنوی مولانا وهفناد من کاغذ طولانی تر و از حکایت جدایی " نی " از نیستان غم انگیزتر است - با معیارهای مولانا اگر آنرا اندازه بگیریم طوماری لازم دارد به درازای ابد و دهنی به پهنای فلک تا شرح آن داده شود و سپس برشته تحریر درآید - البته درین مختصر جای چنین شرحی نیست ، فهرست وار میگذریم و باجمال اگر برین جریان جهنمی مرور کنیم سه دوره کاملاً متمایز جلب نظر میکند - در اولین دوره استعمار بی پرده و صریح است ، و ای کاش همیشه چنین بود تا تکلیف مردمان معلوم میگردد - از هنگام اکتشافات جغرافیائی و تبلیغ مسیحیت و آغاز عصر صنعت تا جنگ بین الملل اول مستعمرات مستقیماً " زیر نظر فرمانروایان اعزامی از مرکز ( متروپل ) اداره میشوند و اینها مالک الرقاب بمعنی کلمه هستند - در دومین دوره استعمار کم کم در پرده میرود و شکلی تازه میگیرد و بهمین مناسبت به استعمار نو مشهور میشود و این دوره مقارن با اشاعه افکار اجتماعی و تفسیر مفهوم آزادی در اروپاست - درین دوره بنا بمقتضیات زمان و مد روز استعمارگران خود مبشر و منادی آزادی و دموکراسی میشوند و بمستعمرات استقلال پشت استقلال داده میشود و دیگر کمتر اثری از حکام فرنگی و خان صاحبان بچشم میخورد اما از آزادی و دموکراسی مورد بحث فلاسفه و علمای حقوق هم کمترین انعکاسی در مستعمرات مشاهده نمیگردد - حام دست پرورد محلی و قره نوکران کارهائی را انجام میدهند که حکام فرنگی انجام میدادند - منتهی با قساوت بیشتر - بازده این دوره برای استعمارگران فوق العاده غنی است - علوم و تکنولوژی جهشی عظیم دارند - اما از جهت استعمارشدگان بسیار غم انگیز و فقر آلود است - گرسنگی مزمن و از خود بیگانگی بسرعت رو با افزایش میرود - برادر کئی ، جاسوسی پسر از پدر ، و نوکری در کسوت آقائی از ثمرات برجسته این دوره

است

و اما دوره سوم - که مورد بحث ماست دوره جدیدی است که بحق باید آنرا مافوق نو نامید چون از جهت فرم و بهره‌کشی و روابط سیاسی و اقتصادی استعمارگر با استعمار شده بکلی با دو دوره قبل متفاوت است و از نقطه نظر عظمت و وسعت عمل و شمول جهانی و ابتکار بقدری قابل ملاحظه است که آنرا نقطه عطف در تاریخ استعمار باید دانست - درین دوره استعمارگر در پرده‌های بمراتب ضخیمتر از پرده آهنین خود را پنهان نموده که به چشمهای مردم غیرفنی و ناوارد اصلاً " قابل رویت نیست - چشمی مسلح به تلسکوپ‌های قوی اقتصادی و سیاسی باید داشت تا بتوان بزحمت آنرا مشاهده کرد - چهره او بکلی عوض شده است - همانطور که جراحی پلاستیک بعضی اوقات روی صورت خانمها واقعا " اعجاز میکند ، جراحان اقتصادی و سیاسی و بخصوص بانکی طوری روی چهره کریه او ظریف و هنرمندانه کار کرده‌اند که از ظالمی غارتگر ، معصومی مظلوم ساخته‌اند و شخصیت اولی او را بکلی گم کرده‌اند - آنوقت در نهایت استنادی جای او را با جای استعمارزده عوض نموده‌اند - آنکه تا دیروز زور میگفت امروز شکایت میکند که زور میشوند - نقش مظلوم را خیلی خوب آموخته‌است - حرکات و سکنات او درست مثل یک عقب افتاده محروم رقت انگیز است - جملات و عبارات تحسین آمیزی برای اغوای ملت‌های به ثروت رسیده بخصوص آنها که قیمت نفت را چهار برابر کرده‌اند ابداع نموده که بهیچ وجه به تملق و چاپلوسی‌های معمول ما شباهت ندارد و صد در صد فنی است - برای پیشبرد کار خود از گاه کوه نمیسازد بلکه منظومه شمسی و کهکشان خلق میکند و انسان چاره ندارد جز اینکه در برابر اینهمه هنر و ظرافت سر تکریم فرود آورد .

xalvat.com

طوری از فقر خود و خطری که از ورشکستگیش جهان را تهدید مینماید صحبت میکند که انسان بطیب خاطر حاضر است فی الفور غذا و پوشاک زن و فرزند خود را در طبق اخلاص گذارد و دودستی با چشمی اشک آلود و صدائی در گلو شکسته تقدیمش کند و عذر حقارت و ناچیزی ما حاضر را بخواهد !

- و امروز در حقیقت اکثریت مردم پاکدل دنیای سوم با صفا و صمیمیت و گاهی البتہ از روی ناچاری سر بی شام زمین میگذارند و آنچه دارند از گندم و برنج و گوشت و سوخت باو هدیه میکنند تا منظره رقت بار او را نبینند - یا للعجب ! ... بقدری نمایشنامه قوی نوشته شده ستاره‌های نمایش بقدری خوب بازی میکنند

که انسان با اینکه میداند بلیط گرفته و در تماشاخانه نشسته است ولی تراژدی در سطحی چنان بالاست که انسان بی اختیار از فقر انگلیسی و فرانسوی و امریکائی و آلمانی و خطری که بحران انرژی ممکن است برای آنها پیش آورد مثل ابر بهار بگیرد. این خاصیت رفت و زودباوری شرقی است که همیشه روی روشن ماه را میبیند و قادر بدیدن روی تاریک آن نیست و شاید قادر است ولی ترجیح میدهد که آنرا نبیند.

xalvat.com

این دوره تاریخ استعمار راستی مافوق نواست ، خاصیت همه چیز عوض شده است و بازهم عوض میشود ، نقش اصلی بر عهده پول است اما نه پول بمعنی وسیله مبادله و جنس بلکه پولی که نقش مستقل دارد . اسلحه نقش تعیین کننده ندارد . دیگر جنگ بزرگی با احتمال قوی در نخواهد گرفت و همین جنگهای کوچک هم در دهه آینده از میان خواهد رفت . انبار انباشته مهمات و سلاحهای جورواجور کافی برای تثبیت موقعیتهاست و بکار افتادن آنها و انفجار و قدرت تخریبشان ضرورت پیدا نخواهد کرد ولی نگهداریشان نوعی تشریفات الزامی است و بیشتر به زینت آلات شباهت خواهند داشت تا آلات قتاله و جنبه اعتباری آنها در مذاکرات سیاسی و اقتصادی موثرتر است تا در فتوحات نظامی ، چون کم کم میزهای مذاکره و محافل تعاطی افکار جای میدانهای نبرد را خواهند گرفت و جنگ آینده جنگ سرد است ، نه جنگ گرم . اینکه اشاره شد که نگهداریشان نوعی تشریفات الزامی است بعنوان مثال هزینه نظامی دو بلوک شرق و غرب در سال ۱۹۷۲ را نقل میکنم تا گمان نرود ممالک مترقی در فروش اسلحه فقط چشم به ممالک در حال رشد دارند و سرانهارا میتراشند ، ملاحظه خواهید کرد که سر خودشان راهم بیدریغ میتراشند .

ممالک اتحادیه آتلانتیک شمالی (O-T-A-N) در سال ۱۹۷۳ بیش از ۵۰۰ میلیارد فرانک فرانسه صرف هزینه تسلیحاتی خود مینماید که ۷۵٪ آن از آمریکا تحویل میشود و همچنین ممالک اتحادیه بلوک شرق (ورشو) هم که از اتحاد جماهیر شوروی خریداری مینماید در حدود ۴۰۰ میلیارد فرانک هزینه تسلیحاتی داشته است. (۱)

این سلاحها ممکن است روزی بحداقل تقلیل یابد ولی تهیه آن از طرف دو بلوک هم اکنون نوعی الزام اقتصادی است چون اقتصاد هر دو بلوک بر پایه تولید این سلاحهاست و تا چیزی جانشین آنها نشود ساختن آنها و فروش و خریدشان الزامی است . ملاحظه میشود که نقش پول درین دوره بمراتب از نقش اسلحه

تعیین کننده‌تر است بهمین مناسبت استعمار مافوق نو تمام تدبیر و فراست خود را در آفرینش نقشهای جادویی آن بکار میبرد زیرا دیگر لازم نیست با تانک و طیاره و مسلسل مملکتی را فتح کرد با یک حرکت حساب شده پول میتوان بازار آنرا نسخیر نمود - وقتی صاحب متاع خودش با طیب خاطر هم قیمت پیشنهادی خریدار را قبول مینماید و هم هرچه دارد در طبق اخلاص میگذارد دیگر چه حاجت تیغ برکشیدن است - با همین حرکات جادویی پول است که استعمار کنندگان سابق یکی پس از دیگری خود در صف استعمار شدگان درمی‌آیند - پس یکی از خصوصیات دوره سوم ، استعمار کردن استعمار کنندگان پیشین است که با یک حرکت جادویی پول میسر میشود - وقتی بر اثر افزایش قیمت نفت و ایجاد بحران انرژی ممالک عضو بازار مشترک بخصوص فرانسه و آلمان از یکطرف و ژاپن از طرف دیگر عملاً احساس نمودند که نمیشود به سیاق سابق عمل کرد و شریان حیاتی آنان بدست صاحبان نفت است و اگر ضرورت پیدا کند صادرات آنها را فلج خواهند کرد و بازارها از کف آنان بدر خواهد رفت بچاره جوئی برخاستند - مشاهده کردند قیمت نفت بصاحبان آنها تقریباً در تمام دنیا به دلار پرداخت میگردد و چنین پولی را نمیشود بسهولت بر اثر رقابت از صحنه اقتصادی جهان بیرون کرد و هر چند بستگی این پول با طلا قطع شده و نمیشود آنرا بطلا تبدیل کرد ولی در مبادلات بین‌المللی ناگزیر با آن مواجه خواهند شد بخصوص که ازین بعهد هر سال در حدود ۸۰ میلیارد دلار در دست صاحبان منابع نفتی خواهد بود که باید بطریقی بمصرف رسد و نمیشود آنرا ندیده گرفت - این ترقی قیمت نفت ارزش دلار را در مراکز مبادلات ارزی فوق‌العاده بالا برد و پولی که بحالت رکود و واخوردگی درآمد بود دوباره مانند زمانی که در کنفرانس برتن‌ودز همپراز طلا و کمی بعد بالاتر از آن قرار داشت بحالت مبعان و گردش درآمد و دولی که بر رقابت برخاسته بودند و طلاهای او را روزی از خزانه‌اش ( Fort-Knox ) بیرون کشیده بودند امروز بصورت تازه‌ای دوباره آنرا با نجا بر میگردانند و رقیبان دیروز ترجیح دادند که مجریان نظرات او باشند بطوریکه آلمان غربی بنا بتوصیه او دو میلیارد دلار به ایتالیا قرض داد ( با فرع ۸٪ ) و ۵۱۵ تن طلای ذخیره آنرا به گرو گرفت اما طلاها بجای خزانه آلمان در خزانه آمریکا ( فورت ناکس ) امانت گذاشته است .

ملاحظه میفرمائید که بایک حرکت جادویی پول پرستوها چطور دوباره بخانه بر میگرددند - فرانسه هم بر اثر تفاهم و همکاری نزدیک بنا باظهار منابع خبری خودش تا حال از ممالک

عربی ۱۲ میلیارد فرانک سفارش اسلحه و لوازم نظامی دریافت کرده است - اینها همه حرکات جادویی پول است که با ایجاد بحران مصنوعی بازار تمام دول استعمارگر سابق بدون خونریزی و اعمال زور و اسلحه در اختیار ایجاد کننده بحران قرار میگیرد و رقیبان به دوستان فرمانبر مبدل میشوند . ممالک استعمار شده در جبهه غربی نام مستعمره میگیرند و در جبهه شرقی به اقمار موسوم میگردند .

خصوصیت جالب این دوره استعمارگری ، فقر و غنای مصنوعی است این دو هم بیش از همه چیز از اختیار آدمی بیرون رفته است با یک سیاست زیرکانه مالی ، ندار ، دارا و دارا سائل بکف میشود - ماشینهای حسابگر الکترونیکی که امروز بجای مغز آدمی اغلب تصمیم میگیرند با یک حساب دقیق نتیجه این فقر و غنای موقت را که میلیاردها سود است ارزیابی میکند ، فردای آن روز مبینید دارای بی نیاز بادستی دراز بدر خانه ندار ، طلب یاری و کمک میکند و ندار که از ثروت بادآوردی مطلع میشود با سخاوت و بدون کینه و بغضی که قاعدتا " حاصل سالها محرومیت است در کمال آزادگی کمک میکند . ولی کمک گیرنده بمحض دریافت کمک با تحقیر و تهدید شمرخوانی آغاز مینماید - علت این شمرخوانی روشن است - خراز پل گذشته است - کمکهای بی دریغ راه را برایش هموار کرده است - دشمنها دوست شده اند و اعتبار بین المللی بدست آمده و میلیاردها سود حاصل شده است دیگر چه احتیاجی به کمک کننده دیروز دارد - نه فقط باو احتیاج نیست بلکه احقاق حقت خاری است که بچشم میرود و دوستان امروز و رقیبان دیروز را میرنجانند - اینست که پیشنهادهای جالب ارائه میشود - آغاز جنگ اعصاب علیه اوپک - مداخله نظامی در کشورهای نفت خیزو بالاخره جالب تر از همه اینطور که در روزنامه لوبوان چاپ فرانسه نقل شده است ترور رهبران کشورهای نفت خیز عربی - فکر کنید ملک فیصلی که در نهایت درایت انورالسادات را بیک عقبگرد کامل واداشت و دست او را در دست آمریکا گذاشت و شیر نفت را بر اروپا بست تا رقیبان بزانو درآیند و حالا هم کوشش در کاهش قیمت نفت دارد ترور شود چون حاضر نیست نفتش را رایگان بدهد و سوسمارهای صحاری سوزان عربستان را کنسرو کند و آنرا هم رایگان ضمیمه نماید تا اسکی بازان کوههای کلیمانجارو در پیک نیکهای زمستان خود کنسرو سوسمار هم داشته باشند - باور کنید توقع در همین حدود است - و من نمیدانم اعراب صاحب نفت داستان ملی خود را فراموش کرده بودند که تا این حد کریمانه رفتار نمودند؟ داستان جالب است و ما سالها پیش در کتابهای



ابتدائی میخواندیم - داستان از تمثیلهای جوانمردی و ناجوانمردی بود و اینطور حکایت میشد که عربی بادیه‌نشین اسب بادپای شکلی داشت که در میان قبائل اطراف زبان زد بود و طبیعی است که مثل هر چیز کم نظیری دلها را بخود میکشید، یکی از شیوخ هم جوارچشم طمع برین اسب نیزنگ دوخته بود و بهر وسیله‌ای ممکن میشد دست زده بود که آنرا تملک کند و موفق نشده بود سرانجام بحیله دست زد و روزی با سروروشی پوشیده از پارچه‌های کهنه بیمارگونه در آره صاحب اسب نشست و یاری خواست تا او را بقبیله مجاور رساند همینکه سوار پیاده شد و او را بر اسب خود نشاند و خواست که خودش هم سوار شود مرد بیمارگونه بر اسب رکاب زد و چند قدم دورتر نگهداشت و گفت یا شیخ فریبیت دادم و اسب را بالاخره ربودم، صاحب اسب گفت مطمئن باش که من آنرا از تو پس نخواهم گرفت ولی این داستان را برای کسی تعریف مکن چون رسم جوانمردی و کرامت از قبائل برخواید افتاد - در کتابهای فارسی تا این جا حکایت تمام میشود - ولی جان کلام در جمله آخری است که اعرابی گفته و مترجمان فارسی زبان چون از آن چیزی نفهمیده‌اند نقل نکرده‌اند و آن اینست که اعرابی وقتی میگوید این داستان را برای کسی تعریف مکن چون رسم جوانمردی و کرامت از قبایل برخواید افتاد ادامه میدهد که "امنیت" هم از صحرا رخت خواهد بست - و جان کلام در همین است - زیرا در صحرای عربستان که آبادیها با فاصله زیاد از یکدیگر واقع شده‌اند، اگر مسافری درین فواصل بماند یا طوفان شن او را از پای در خواهد آورد یا گرمای سوزان - اینست که هر سوار یا قافله‌ای که مردی را در صحرا مانده ببند مکلف است او را با خود ببرد - حالا اگر داستان فریبکاری آن اعرابی برملا میشد و مردم میفهمیدند که با کمک بدیگری ممکن است اسب یا جان خود را از دست بدهند دیگر کسی در صحرا بدیگری کمک نمیکرد و هر وامانده و گم شده‌ای در زیر طوفان شن یا آفتاب سوزان جان می سپرد - و امنیت بمعنی کلمه همین دلگرمی و اطمینان درونی است نه اینکه جاده امن باشد و دزد انسان را لخت نکند - هراسی که از عدم یاری همسوعان و ناآشنائی آنها در انسان بوجود می‌آید بمراتب از هراس جاده ناامن وحشت‌انگیزتر است و همین هراس جهنمی است که مساله "تنهائی" انسان عصر ما را بوجود آورده و اینهمه آشفتگی و از خود بیگانگی بدنبال کشیده است.

- نه استعمار نو نه استعمار مافوق نو هیچکدام ندانسته‌اند که با این خلاف پیمانها و هراسی که از تناقض‌گوئیهای خود در دلها ایجاد مینمایند چه تیشه‌ای



بر بنیان هستی خود و بشریت میزنند و این عدم اطمینان و هراس از همنوع است  
که امروز من و شما ، که فرسنگها از مراکز گانگستری بدوریم ، وقتی پشت فرمان  
اتومبیل نشستهایم و همنوع خود را منتظر و یا در خاک و خون افتاده میبینیم از  
ترس ماجرای بعدی ترمز نمیکنیم و سرعت میگذریم !

افسوس ! این هراس داغ بزرگ و دردناک نیز عصر ماست .

(۱) امروز یعنی سال ۱۹۷۸ مخارج تسلیحاتی جهان ۴۰۰ میلیارد دلار است .

xalvat.com

تاریخ انتشار ۱۳۵۴/۸/۳۰

xalvat.com

## فرهنگ سکوت

هنوز ما اهلیت "گفت" نیست، کاشکی اهلیت "شنودن" بودی،  
 تمام گفتن میباید و تمام شنودن بر دلها مبراست، بر زبانها مبراست و  
 بر گوشها مبر

(شمس تبریزی)

نه در هر سخن بحث کردن رواست      خطا بر بزرگان گرفتن خطاست

(سعدی)

– فرهنگ سکوت از مصطلحات پائولو فرره، کارشناس بزرگ آموزش و پرورش  
 برزیلی است که ما او را در سمینار سوادآموزی شهریور امسال (۱) در تخت جمشید  
 دعوت کرده بودیم و جایزه سمینار را هم به او دادیم و چه کار صحیح و بجائی  
 کردیم، چون او بحق شایسته چنین تجلیلی بود. پائولو فرره یکی از چهره‌های  
 درخشان و شناسای عصر ماست که مناسفانه مملکت خودش تحمل فرهنگ مردمی  
 او را نداشت و مدت‌هاست که او را بسایر مردم جهان هدیه کرده است و اکنون در  
 ژنو با شهرتی بین المللی بحالت تبعیدی زیست میکند. او یک کارشناس آموزش و  
 پرورش و در عین حال فیلسوف و متفکری گرانقدر است. کشف فرهنگ سکوت در  
 دنیای مستبدان و استعمارزدگان و انتخاب چنین اصطلاحی نشانه دید انسانی و تراوش  
 ذوق سلیم اوست و نظرش باختصار گویای این مطلب است که در نظامات خود کامه و بیامالکی  
 که در تارهای مخفی و آشکار استعمار محصورند، آموزش و پرورش رسالتش منحصر  
 "رام سازی" و اسکات مردم است. سکوت و صبر نقش اساسی در برنامه‌های  
 آموزشی این ممالک دارد و گفت و شنود (دیالوگ) و بحث و انتقاد نوعی بی ادبی  
 و وقاحت است و حتی به دریدگی تعبیر میشود ولی احترام به استاد و اطاعت از  
 اوبر هردانش پژوهی فرض است. این اطاعت و احترام در محیط کارگاهها و ادارات  
 هم میباید میان کارگر و کارفرما و رئیس و مرئوس رعایت گردد و طبیعتاً "سلسله

مراتبی بوجود می‌آید که در تمام شئون زندگی فرمانها عمودی از مافوق به مادون در وضعی آمیخته با احترام و اطاعت میباید اجرا گردد و انتقاد گاهی در عدد جرائم محسوب میشود، سیستم اقتصادی و اجتماعی این ممالک بر قدرت سرمایه استوار است و در نتیجه طبقات ممتاز و متوسط و فقیر، نمایشگر درآمد و حیثیت افراد است و همانطور که طبقه ممتاز بر طبقه متوسط ارجحیت دارد و طبقه متوسط خود را از طبقه فقیر برتر میداند و مجاهده میکند تا خود را به طبقه ممتاز رساند، تحصیل کردگانی هم که درجه دکترا دارند بر دانش آموختگانی که لیسانسیه هستند و لیسانسیه‌ها بر دیپلمه‌ها نوعی مزیت و برتری احساس مینمایند و دیپلمه کوشش میکند بهر زحمتی که شده خود را به مدارج لیسانس و دکترا برساند تا درآمد و حیثیت بیشتری کسب کند خلاصه علم مثل پول درین جوامع اسلحه دفاعی و نوعی وسیله درآمد است و بهمان نسبت که فقیر از غنی حساب میبرد، دارنده دیپلم هم از دارنده لیسانس میباید حساب ببرد و نسبت باو احترام آمیخته به ترسی داشته باشد، بدیهی است علمی که این چنین در بازار سود و سرمایه بکار گرفته شود جز ترساندن کم سوادان از باسوادان و سود آفرینی کار دیگری از آن نمیتواند برخاسته باشد، و اگر روزی دیدید ثروتمندان ثروت خود را خالصا "مخلصا" در اختیار مستمندان گذاشتند، دانشمندان این جوامع را هم خواهید دید که دانش خود را بدون چشم داشت منفعت و دور از ادعا و ارباب در اختیار مردم کوچه و بازار میگذارند و در پیشبرد جامعه گام برمیدارند.

— پس تا سیستم اقتصادی و اجتماعی جوامعی که در آن پول مقدم بر علم است تغییر نکند، امکان ندارد دانشمندان دانش خود را بخريد و فروش نگذارند و در پی سودجویی نباشند. — اینست که پائولو فرره قویا " هشدار میدهد کسه نباید بیبوده درین خیال خام بسر برد که آموزش و پرورش قادرست سیستم اجتماعی و اقتصادی جامعه‌ای را دگرگون سازد، این اشتباه محض است، بلکه این جامعه با سیستم مخصوص خود است که نظام آموزشی را انشاء و ابداع مینماید و در جهت منفعت آنان که مصدر امورند پی‌ریزی میکند، فی‌المثل در جامعه‌ایکه قدرت در دست تجار است، نظام آموزشی چنین جامعه‌ای نتیجه تراوش فکر مشتری تاجر است و در جهت منافع آنان طرح‌ریزی شده است و ممکن نیست تجارت و سودجویی را نفی کند، چون بی‌تردید کسی علیه خود اقدامی نمیکند، مگر اینکه دیوانه باشد حالا اگر بنا به مصلحت زمان نظام آموزشی چنین جامعه‌ای تجارت

دانشی کرد و دانش پژوهانی تربیت نمود که چون ارسطو تجارت را کار غیرتولیدی و مصر دانستند، این دانش پژوهان در عمل قادر به اجرای نظرات خود نیستند، چون در هر قسمت مشغول بکار گردند مافوق خود را تاجر یا تاجرمش خواهند یافت و میبینند که درست خلاف آنچه ایشان در مدرسه خوانده‌اند اینها که بر سر کارند عمل مینمایند و چنانچه اعتراض کنند اعتراضشان در همان اطاقهای دربسته گم خواهد شد و اگر این اعتراض تکرار شود از محیط کار عذرشان خواسته میشود و عملاً رئیس تاجرمش باقی میماند و تشویق میشود و کارمند معترض و ضدتجارت طرد و در بدر میگردد، مگر اینکه هم رنگ جماعت شود و سودیک برصد برد. با درک این پایان غم انگیز پائولو فرره باصل دیگری اشاره میکند و آن "آزاد سازی" است که اگر آموزش و پرورش رهایی بخش نباشد و انسانها را از قید مشکلاتی که دارند آزاد نسازد امر بهبودی خواهد بود.

— مفهوم آزادی و آزادسازی مثل مدینه فاضله کمی خیال انگیز و دور از دسترس بنظر میآید و حال اینکه اینطور نیست در زندگی روزمره هر لحظه بود و نبود آنرا احساس میکنیم — وقتی به تعریف هربرت مارکوزه از آزادی دقت کنیم مساله خیلی ساده میشود، اومیگوید: آزادی تلاش خردمندان آدمی در جستجوی علت حادثه‌هاست. یعنی مثلاً "اگر مردی روستائی محصولش را سیل برد و ملای ده گفت که تقدیر این بوده و باید با فقر بسازد و شاکر باشد که خودش را سیل نبرده است، وظیفه سوادآموزان روستائی اینست که مرد روستائی را آگاه سازند که اگر سیل بند وجود داشت محصولش را سیل نمیبرد و این ارتباطی به تقدیر و سرنوشت ندارد باید کوشش کرد تا سیل بند احداث شود و راه اقدام چنین و چنان است، اما اگر سوادآموزان باین اکتفا کردند که مرد روستائی فقط خواندن و نوشتن یاد بگیرد و نفهمد که میشود سیل بند احداث نمود و راه اقدام را باو تیا موختند رسالت واقعی خود را انجام نداده‌اند و این سوادآموزی نتیجه و حاصلی نخواهد داشت — در تائید این نظر ژان گالتونک، کارشناس برجسته آموزش و پرورش سوئدی که او هم در سمینار تخت جمشید شرکت داشت باینک سؤال جالب و جوابی که خود به آن میدهد نظر پائولو فرره را تائید و در حقیقت تفسیر میکند، و سؤال میکند که اگر روزی همه مردم جهان با سواد شوند چه روی خواهد داد؟ و خودش فی الفور در جواب میگوید هیچ اتفاقی رخ نخواهد داد، چون ساخت اجتماعی و اقتصادی جهان بگونه‌ایست که چنین اتفاقی را خنثی میکند، (۱) یعنی

باسواد فقیری که به علت سیستم غلط اجتماعی و اقتصادی نمیتواند با عوامل و افرادی که موجب فقر او شده‌اند مبارزه کند با شخصی که چون او فقیر ولی بیسواد است هیچ فرقی ندارد چون هیچکدام نمیتوانند خود را از بند مشکلاتی که دارند نجات دهند و از فقر رهایی یابند فقط آنکه سواد دارد میتواند فلان سند را امضاء کند یا خرج روزانه‌اش را جمع بزند والا گرهی از دیگر مشکلاتش نخواهد گشود و بدبهی است که کافی نیست و چنانچه سوادآموزی به رهایی سوادآموختگان اقدام نکند مثلا " بروستائی نیاموزد که دسترنج او را سلف‌خر برایگان میبرد و برای رفع این مشکل باید او با دیگر روستائیان شریک شود و شرکت تعاونی تشکیل دهد و از بانک کمک بگیرد نه از سلف‌خر ، بی شک سوادآموزان خدمتی به روستائی نکرده‌اند - در سمینار تخت جمشید چون خوشبختانه بمسائل با خرد و واقع بینی مینگریستند دریافتند که برنامه سوادآموزی متاسفانه در دنیا شکست خورده است و این آگاهی و اقرار نقصی ایجاد نکرد و بعکس آنان را در اقدامات اساسی بیشتر مصمم نمود و کاملا " پذیرفتند که سوادآموزی محض یعنی سواد بخاطر سواد که دهسال قبل هم در کنگره جهانی وزیران آموزش و پرورش در طهران محکوم گردیده بود باید بکلی مطرود گردد و برنامه‌های جدیدی بر اساس " آزاد سازی " طرحریزی شود ، فرهنگ سکوت پائولو یادآور فرهنگ دیگری است که مایکل هرنیگتن نویسنده کتاب فقر در ایالات متحده در کتاب خود آنرا فرهنگ فقر عنوان کرده است و آن فرهنگی است که در مقابل هر پیشرفت و توسعه و رشدی " مصونیت " پیدا کرده و فرد محکوم است که همچنان در فقر باقی بماند درست مانند فرهنگ سکوت که در مقابل بحث و انتقاد و اعتراض مصونیت دارد ، افرادی که این فرهنگ را پذیرفته‌اند قربانی ماشینها و اختراعاتی هستند که سطح زندگی مردم مرفه را بالاتر برده و مال اینها را روز بروز پائین تر آورده است ، اینها در واقع حالتی بازگونه دارند ، زیرا هر قدر قدرت تولیدی در قشر فوقانی جامعه افزایش یابد ، فقر و گرسنگی درین قشر سهمگین تر میگردد و طبیعی است که روز بروز از حجم قشر فوقانی کاسته میشود و بر حجم قشر زیرین افزوده میگردد و لاجرم فرهنگ فقر روز بروز در حال گسترش است - این حالت گفته حکیمانۀ ژزوئه دوکاسترو ، اولین کاشف پدیده سیاه گرسنگی را بیاد می‌آورد که : " عقب افتادگی خود بخود امری نیست ، بلکه ناشی از توسعه یافتگی دیگر است " - پس ویتنامی پناهنده به آمریکا حق دارد که از آمریکا بسرزیمین خود برگردد چون جای او میان قشر مرفه نخواهد بود و محکوم است که تا زنده

است در میان قشر فقیر با مسکنت زندگی نماید. (۲)

— این آزادسازی و خودیاری که محور سوادآموزی جدید است و به ملل عالم بخصوص ممالک در حال رشد توصیه شده است تا زمینه رشد و توسعه حقیقی خود را بر پایه آن قرار دهند و از رشد و توسعه کاذب که نوعی بازی اعداد و ارقام است پرهیز نمایند، توصیه تازه‌ای نیست، بلکه همه وقت در اعصار و قرون بصورتی دیگر راه‌گشای خردمندی و توسعه فکری بوده است — اگر بتاريخ فرهنگ خودمان مرور کنیم میبینیم پدیده "عرفان" و نظام آموزشی آن برجسته‌ترین پدیده فرهنگی و نظام آزادسازی و خودیاریست که مناسفانه مثل سایر خصیصه‌ها و فضیلت‌های عالی خود نه فقط در تعالی و درخور روز کردن آن نکوشیده‌ایم، بلکه بر اثر دستکاری ناشیانه‌وندانم کاری و بخدمت‌گیری در مقاصد رذیلانه آنرا در حد ماده‌ای مخدر تنزل داده‌ایم و دررگ و ریشه مثنی گیج و گول تزریق کرده‌ایم و خانقاه و خرابات رابسالن‌های مجلل نودولتان کشانده‌ایم و آنچه روزی عامل تحرک و خلاقیت بود امروز بصورت مسکنی خواب‌آور بمصرف گرفته‌ایم — اگر به علل پیدایش این پدیده متعالی که در درجه‌اول تعصبات قشری متشرعان و سپس ظلم و جور حاکمان متجاوز و بالاخره تمایل ذاتی انسان به کمال و رهائی از بندهای پیدا و ناپیدای جسم و اندیشه بود و بتدریج انگیزه جهان وطنی و قضائی که جان انسانها در آن متحد باشند بر آن اضافه شد، بدقت و خالی از غرض بتکریم میبینیم که امروز هیچیک از این علل ناپدید نشده‌اند و هیچکدام از سیستم‌های سیاسی و اقتصادی معمول در جهان چنین قدرت معنوی را در خود ندارند، پس اگر روزی ما آنرا به کمک متفکران صاحب نظر دستکاری نمائیم و در قالب‌های متداول زمان بریزیم و با یک زیربنای اقتصادی که خوشبختانه سیستم تعاونی جهانی کار آنرا تسهیل خواهد کرد به عنوان یک سیستم آزادسازی جهانی بدنای سرخورده از تکنولوژی و تشنه معنویت عرضه کنیم، گمان نمیکنم مورد استهزاء و تمسخر واقع شویم! — حداقل میتوانیم محافل فرهنگی جهان را به تفکر و بحث جدی درین باره ترغیب نمائیم — فی‌الغور برای گریز از سوء تفاهم باید بگویم غرض این نیست که آزادسازی و خودیاری از ابتکارات ماست و خلاصه هنر نزد ایرانیان است و بس... و متخصصینی چون پائولو فرره و گالتونگ حرفشان مفت است و ما احتیاج به طرح و بررسی آنها نداریم و یا اینکه سیستم تعاونی جوان ما جوابگوی چنین مهمی است و از همه مهمتر اینکه بخواهم درین عصر علم و صنعت مردم را به خانقاه و تکیه‌ها بکشانم و بجای

ماهواره‌های آموزشی مکتبخانه و قهوه‌خانه و نقالی‌راوسيله آموزش قرار دهم ، بهیچ وجه قصد چنین تخدیری را ندارم و اگر روزی فرار باشد در سطح بین‌المللی عرضه گردد کار بسیار دارد و سهولت فراهم نمیگردد و باید روی آن کار دانشگاهی بشود و از دست یک مشت تبلیغاتچی و بهبه‌گوی موظف بیرون آید .

با رفع چنین سوء تفاهمی بد نیست تشابه اندیشه‌ها را در امروز و دیروز با دقت بسنجیم و درین زمینه من نمونه‌ای از اندیشه شمس تبریزی را نقل میکنم ، شاید با مقایسه اندیشه‌های نو ما را براهی رهنمون شود .

خیال نمیکنم معرفی شمس تبریزی لازم باشد کافی است که بدانیم تراوشات فکری او جوهر اندیشه‌های مولای روم است و مولوی خلاصه عرفان شرق – او در عصر تاریک و پراشوب مغول و ایام پرهراس و مختنق از تفتیش عقائد خلفای عباسی همان احساس را داشته که امروز پائولو فرره با طرح فرهنگ سکوت از دنیای استعمار و استبداد دارد :

هنوز ما را اهلیت " گفت " نیست ، کاشکی اهلیت و " شنودن " بودی تمام گفتن میباید و تمام شنودن – بر دلها مهر است ، بر زبانها مهر است و بر گوشها مهر . (۳)

آنچه جان کلام شمس است تمام گفتن است یعنی چیزی که مردم را بیاگاهد و بیدار کند و به احقاق حق برانگیزد و تمام شنودن یعنی آنچه انسان از دل و جان گوش کند و از آن لذت برد و سوهان روحش نباشد ، و این دو برای شمس فراهم نبوده ، همچنانکه برای پائولو فرره هم در برزیل میسر نبوده است .

– یا وقتی به تک روندگان در علم و دانش بسرزنش خطاب میکند که :  
 – اگر درین راه که میروی و مجاهده میکنی و شب و روز میگوشی صادقی ، چرا دیگری را راه نمی‌نمایی و او را به خواب خرگوشی درمی‌اندازی ؟

فوری گفته گالتونگ بخاطر می‌آید که میگوید : آنها که در نظام آموزش و پرورش آزادی بخش شکوفامیشوند خواهان آنند که دیگران را هم بی‌منت در دانش خود سهیم گردانند چون دانش ملک خصوصی کسی نیست بلکه چیزی است که باید دیگران انتقال داده شود .

همچنین وقتی از تحصیل علم بخاطر امرار معاش بیزاری میکنند و میگوید :  
 تحصیل علم جهت لقمه دنیوی چه میکنی ؟ این رسن از بهر آنستکه ازین چه برآئید نه بهر آنکه ازین چه به چاههای دیگر فرو روید دریند آن باش گسه





ندانی من گیم و چه جوهرم و به چه آمده‌ام و بکجا میروم و اصل من از کجاست و این ساعت در چه عالم و روی به چه دارم .

آنا گفته‌زان گالتونگ بخاطر می‌آید که میگوید: دانش نباید برای کسب منفعت یا فردگرا باشد، یعنی شخص بدانش خود بنازد و لفاظی کند و دیگران را بحسرت اندازد و از علم خود بترساند، بعکس باید گفت و شنود با تواضع صورت گیرد و اصولاً "آموزش و پرورش میباید به روی ارزشها متمرکز شود .

— خوانندگان عزیز ملاحظه میفرمایند که در عرفان راستین انزوا و تکروری مذموم است و عارف روشن ضمیر ملزم است که دیگران را چون خود آگاه سازد و در آزدسازی دیگران مجاهده نماید، همچنین خودیاری و به اراده خود متکی بودن و احساس مسئولیت کردن از اصول است، چنانکه شمس بالصراحه میگوید: هر مشکلی که پیدا شود از خود گله کن که این مشکل از من است — و کسی که این طریقه را میبذیرد در اظهار عقیده و انتخاب مسلک و مذهب آزادی کامل دارد، همچنانکه شمس میگوید:

— هر اعتقاد که ترا گرم کرد نگهدار و هر اعتقاد که ترا سرد کرد از آن دور باش.

ملاحظه میفرمائید که چقدر روح دموکراسی و آزدسازی و خودیاری درین گفته‌ها موج میزند و جا دارد که آنها را سرسری نگیریم و به اندیشه‌های نو تطبیق دهیم و از آن راه تازه‌ای باز نمائیم .

برای اینکه به این بحث پایان دهم و ضمناً "خوانندگان عزیز را هم در اشتباه نگذارم که سعدی علیه‌الرحمه مرتجعانه فرهنگ سکوت را تأیید مینماید چنانکه در شعر آغاز این بحث ملاحظه مینمائید حکایتی از بوستان باختصار نقل میکنم تا رفع شبهه گردد و بدانند که خطا بر بزرگان گرفتن خطا نیست — سعدی نقل میکند که شخصی برای پرسیدن مشکلی نزد امیر مومنان علی ابن ابیطالب (ص) خلیفه وقت می‌رود و علی جوابی که بنظرش میرسد به او میگوید، درین میان یکی از حاضران مجلس با اعتراض میگوید یا امیرالمومنین اشتباه میکنی و علی بدون اینکه برنجد یا آشفته گردد با متانت خاص خود میفرماید اگر تو بهتر میدانی بگو و آنمرد بقول سعدی چنین میگوید:

بگفت آنچه دانست و بایسته گفت      به گل چشمه خور نشاید نهفت  
پسندید از او شاه مردان جواب      که من بر خطا بودم او بر صواب



بچشم گمان در نیاید کسی که از خود بزرگی نماید بسی آنچه سعدی در تک بیت آغاز مقال گفته بنا بمصلحتی بوده که همیشه در تمام ادوار برای هر صاحب نظر مصلحت اندیشی پیش میآید چون در مقابل زورمند ظالم و بی منطق نمیشود دلیل و برهان آورد ولی نظر اصلی بالاخره بنحوی گفته میشود . اگر سعدی در آن زما . بر خطای بزرگان چشم نمی بسته ، بسا امکان داشته که موجودیت جسم او نیز در خطر افتد و چه بهتر که چنین خطری نکرده تا از آنچه پدید آورده قرنهای چشم دلها روشن بماند .

xalvat.com



تاریخ انتشار ۱۳۵۶/۵/۳۰

[xalvat.com](http://xalvat.com)

## خود سانسوری

مرغ زیرک بدر خانقه اکنون نپرد که نهاده است بهر مجلس وعظی دامی  
( حافظ )

... هر دولتی اگر بقدرت رادیو بازار وقوف داشته باشد و بداند

که بشهزادترین دستها بخلاف صور بازترین دستهاست امکان ندارد به  
سانسور متوسل شود .

مستخرج از همین مقاله

سانسور واژه فرانسوی است ومعنی آنرا هرکس با مطبوعات سروکار داشته باشد میدانند - این واژه ره آورد مشروطیت است و از آنزمان طوری خود را در زبان ما جا کرده و به آن خو گرفته ایم که بعضی میپندارند فارسی سره است و کمتر واژه های به رسائی و گویائی آن در دنیای مطبوعات مقصود را میرساند و خبر از تعدیل و سبک سنگین کردن مطالب مندرج در روزنامه ها و مجلات میدهد اخیراً ، یعنی از یکسال باینطرف که علت پائین آمدن سطح تالیفات و چاپ کتب و ترجمه ها تحقیق میشود تازه بن بست سانسور با احتیاط مطرح گردیده است ، اینکه با احتیاط میگویم از گفته افرادی که درین بحثها شرکت داشته اند پیداست ، از دهن هیچکس کلمه سانسور مطلقاً خارج نشده است ، همه بنحوی محافظه کارانه واژه های نزدیک به آن استعمال کرده اند که رندانه ترین و درعین حال مضحکترین آنها واژه " ممیزی " است که بیشتر انسانرا بیاد میزدان و سرمیزان وزارت دارائی میاندازد و بنظر میرسد که مسائل مالیاتی مطرح است .

عده ای هم واژه " بررسی " استعمال کرده اند که آنهم بیشتر کارهای پژوهشی و یا رسیدگی به پرونده های اداری را بخاطر می آورد و بعضی هم هر دو را باهم ، ولی بیشتر آنها در پناه همان واژه ممیزی خود را محفوظ نگهداشته اند و بوضوح

پیداست که مساله را خیلی جدی نمیپندارند و به احتیاط برگزار میکنند حق هم دارند زیرا عامل سانسور چون پلنگی دمان در کمال سلامت در بیشه‌زاری خفته است مشکل است خط و خال آنرا سایه شاخه و برگ درختان پنداست ، سخن سعدی را اینها به صواب نزدیکتر میبینند .

هر بیشه گمان مبر که خالی است شاید که پلنگ خفته باشد

ولی اصولاً باید دید این پدیده ( سانسور ) چطور بوجود میآید ، در همه جای دنیا سانسور وقتی برقرار میشود که قانون از قدرت می افتد و خواستهای فردی بر اجتماعی پیشی میگیرد و خود تجاوز خود را بدین وسیله پنهان میدارد و امروز نه فقط قانون مطبوعات ما از قدرت افتاده است بلکه بسیاری از قوانین جوهری ذاتی خود را از دست داده اند و بالنتیجه مراجع رسمی و قانونی دادگستری دیگر برای مردم پناهگاه نیستند و شاکی از آنها امید احقاق حق ندارد بلکه از مراجعی که در جنب آنها تشکیل شده انتظار رسیدگی دارد و حتی گاهی از قدرت فردی یاری میگیرند و به نتیجه هم میرسند ، یکی از دوستان من خانهاش را اجاره داده بود بعد فهمید که قمارخانه و وعده گاه دلباختگان هر جایی شده است ، پس از انقضای مدت اجاره از مستاجر خواست که خانه را تخلیه کند ، بدیهی است که اعتنائی نکرد ، به دادگستری شکایت کرد معلوم شد بی ثمر است ، بالاخره دوستی دیگر بدادش رسید و از یک جاهل بنام و صاحب عنوان یاری طلبید و او با مراجعه به مستاجر سابق و اظهار اینکه مستاجر جدید است و اگر تا پس فردا تخلیه نکند شکمش را سفره خواهد کرد موفق شد ظرف بیست و چهار ساعت خانه را تخلیه نماید ، ملاحظه کنید وقتی که قانون تا به این حد ضعیف شد دیگر نمیشود به آن اتکا کرد ، ولی باید دانست که تضعیف قانون قبل از اینکه نتیجه سهل انگاری دولت باشد نتیجه بی مبالائی مردم است ، اگر مردم این ضعف را نمیپسندیدند و آنرا نمیخواستند امکان نداشت قوانین تضعیف گردد و مطبوعات که رکن چهارم مشروطیت هستند و در قانون اساسی با صراحت ضمن احترام به آزادی قلم و بیان از آنها یاد گردیده است اینچنین فلج گردند اگر واقعاً به این احترام اهمیت می گذاشتند و بعضی از گردانندگان آنها رسالت خود را فراموش نمیکردند و بیلان کار خود را به ملت میدادند و از ملت تقدیر نامه می گرفتند نه از دولت و چنانچه دولت آنها را به همکاری دعوت مینمود و آنها می پذیرفتند دیگر یکسره ملت را از یاد نمیردند طبیعی است که سانسور بوجود نمی آید ، برای اینکه مطلب از جنبه اندرز و نصیحت بیرون آید

بعنوان مثال شرح وزارت سردبیر مجله اکسپرس چاپ پاریس را نقل میکنم ، وقتی رئیس جمهوری فعلی فرانسه انتخابات را بر دو رئیس الوزرا ووزرای خود را برگزید از جمله وزرای و آقای ژان ژاک سروان شریبیر سردبیر مجله اکسپرس بود ، مطبوعات فرانسه اغلب انتخاب رئیس جمهوری را ستودند و به او تبریک گفتند که از افکار اجتماعی و اقتصادی شرایبیر استفاده خواهد کرد . یکی دو ماه گذشته بود که فرانسه تصمیم گرفت در یکی از جزائر اقیانوس آرام آزمایش هسته ای کند ، مطبوعات شدت با این تصمیم به مخالفت برخاستند ولی رئیس جمهوری اجرای این آزمایش را تصویب نمود - شرایبیر بلافاصله استعفا کرد و به مخالفین پیوست و از پشت میز وزارت به پشت میز دفتر مجله اکسپرس نقل مکان کرد ، اولاً " باید دانست که جامعه فرانسوی هر دو میز را سنگر خدمت میداند و اگر احیاناً " تفاوت ارزشی قائل گردد میز دفتر مجله اکسپرس را ترجیح میدهد و ارزشمندتر میداند ، ثانیاً " صندلسی وزارت شرایبیر را آنچنان مست نکرد که اقدام دولت را چشم بسته تأیید کند و قلم بردارد و از مزایای رادیواکتیویته برای سلامت بدن چیز بنویسد و یک انفجار را کم بداند و حتی انفجار خفیفی را در حومه شهر پاریس مفید تشخیص دهد ، ثالثاً " وقتی شرایبیر به دفتر کار خود در مجله اکسپرس برگشت با توسل به ارباب و تهدید دولت را در محظور نگذاشت که باج سبیل بدهید یا اسرا دولتی را قاش میکنم و همچنین بر سر مردم فرانسه منت نگذاشت که بخاطر آنها از صندلسی صرفنظر کرده است و بحیران چنین گذشتی سزاوار است مردم در میدان اتوال پاریس اجتماع کنند و او را بر سر گذارند و بنام فرزند ملت در اطراف قبر سرباز گمنام و شعله جاوید گردش دهند ،

بهبیچکدام از این کارها دست نزد مطبوعات هم صفحات خود را در منقبت او سیاه نکردند فقط بعضی نوشتند که از شرایبیر جز این انتظار نمیرفت ، همین و بس و کارها مسیر عادی خود را از سر گرفت - در چنین محیطی که اصول اخلاقی و اجتماعی از یکطرف و قوانین از طرف دیگر حقوق افراد را احقاق مینمایند طبیعی است که سانسور امکان رشد پیدا نمیکند -

امروز متأسفانه سنتهای ارزنده ما چه اخلاقی و چه اجتماعی و چه اقتصادی بر اثر تقلید ظاهری تمدن غرب و گرفتن ادوات و ابزار غربی بجای روح تمدن غربی از هم پاشیده شده است - روح تمدن غربی " قانون " است که ما بهیچ قیمت حتی مفت حاضر بخرید آن نشده ایم و حال آنکه برای سایر چیزها قیمت‌های

کلان پرداخته‌ایم - در کارخانه اگر قانون حکومت نکند یک وقت که دولت کارفرما را حمایت کرد و پدر کارگر را درمیاورد، کاری که دیروز میشد، و یک وقت که دولت کارگر را حمایت نمود کارگر بتلافی برمیخیزد و کارفرما را بروز سیاه مینشاند، کاری که امروز میشود و نتیجه این دو حمایت گریز سرمایه و نامرغوب شدن جنس تولیدی و طبیعتاً "عدم توانائی رقابت با جنس خارجی است - همچنین اگر قوانین مربوط به ترافیک و توسعه معابر و حفاظت آسفالت و عبور و مرور رعایت نگردید اتومبیل سرعتش از اسب و الاغ کمتر میشود، چنانکه امروز شما فاصله میدان فردوسی تا توپخانه را پیاده زودتر میپیمائید تا با اتومبیل، مهمتر از تمام اینها تمدن غربی قوانین عرفی خاص برای روابط عادی و روزمره افراد دارد که احترام و نزاکت و گذشت محور آنست، انسان غربی هر آن از جنگل و قوانین آکل و ماکول وغالب و مغلوب آن دور میشود و ما هر لحظه به جنگل و قوانین مربوط به آن نزدیک میشویم بخصوص درین دو سال اخیر بقدری بطرف آن سریع حرکت کرده‌ایم که هم اکنون در آن قدم نهاده‌ایم - بکرات تو دولتی را پشت فرمان اتومبیل بنز ۴۵۰ با صورتی نتراشیده و پیراهنی چرک و چرب میبینید که معلوم است بمیدان میرود یا از میدان می‌آید و همینکه راننده‌ای از او سبقت میگیرد یا اینکه او میخواهد سبقت بگیرد و راننده راه نمیدهد این عدم موفقیت را بزرگترین توهین بخود تلقی میکند و چنان بازان فحشی بر او میبارد که هر کدامش کافیس مردم شهری را عاصی کند و در آن ذکر اعضای تناسلی زن و مرد بمراتب از کلمات دیگر بیشتر است و ای بحال شنونده‌ای که جواب بگوید، آنوقت شما بسهولت ناظر در خون غلطیدن بیگناهی میشوید که خواسته است با کلمه از خود دفاع کند - این منظره را هر روز ضمن خرید و فروش روزانه فراوان میبینید و انسان تعجب میکند که چطور ظرف این دو سال مردم آنقدر دریده و عاصی شده‌اند، کافی است از کاسبکاری که خرید میکنید پس از اینکه با سرعت مجموع قیمت آنچه خریده‌اید گفت از او قیمت یک اجناس را سؤال کنید، این سؤال اخیراً "از رکیک‌ترین فحشها برای فروشنده رکیک‌تر است، اول در کمال بی‌اعتنائی بشما میگوید آقا وقت ندارم قیمت همین است میخواهی ببر نمیخواهی برو سلامت، ولی اگر طرف کمی اصرار ورزید و از افراد معمولی یا بی‌دست‌وپا بود، آنوقت بازان فحش بر او میبارد و هرچه از دهنش بیرون بیاید میگوید اما اگر طرف خشن و اهل ایستادگی بود فکر نکنید در باریدن فحش و قفهای حاصل میشود خیر، منتهی ایندفعه مخاطب شهرداری

است که قیمت را عادلانه تعیین نکرده و بازرسانی بر او مسلط کرده است که باید آنها را سیر کند ، من هرچه فکر میکنم معنی این قیمت گذاری را نمیفهمم ، چون اینطور که اخیراً " معمول شده و خریدار اگر بخواهد آبرو و حیثیتش محفوظ بماند و گیلان کیلوئی دوازده تومان را هیجده تومان بخرد دیگر نرخ گذاری چه معنی دارد؟ واقعا " هراسان منطقی حاضر است این شش تومان اختلاف قیمت را بپردازد و آبرو و حیثیت خود را محفوظ نگهدارد اصولاً " بازرسی چه چیز را بازرسی میکند؟ وقتی فروشنده به خریدار صورت حساسی نمیدهد کدام محکمه ایست که بدون مدرک به شکایت شاکی رسیدگی کند؟

اینها همه علامت رشد و توسعه ناموزون و عدم رشد فرهنگ انسان گرا و مرگ قانون است که ما بکلی ازین مرگ بیخبریم ، و میخواهیم ازیک مشت آلات و ادوات بی روح همان بازده را بگیریم که غرب میگیرد غافل از اینکه غرب در کوچکترین وسیله تولیدی خود اول روح و قانون و انسانیت را میدهد سپس آنرا بکار میندند و ملاحظه نکنند که محصولاتش در سطحی قرار میگیرد که رقابت با آن مشکل میشود - نتیجه آنکه سانسور وقتی پدید می آید که قانون از قدرت بیفتد و خواسته های فردی بر اجتماعی پیشی گیرد - دولت سابق پس از تحقیق در علل پائین آمدن سطح تالیف و ترجمه و چاپ کتب باین نتیجه رسیده بود که بصلاح است قانون را تقویت و سانسور را تضعیف نماید و بهمین مناسبت رئیس دولت و دو هم آهنگ کننده جناحین حزب بترتیب در لزوم انتقاد و آزادی قلم و بیان ضمن بیانات مصاحبه های خود مطالبی ایراد نمودند که در جرائد منعکس شد و این معلوم میدارد که سانسور بیش از آنچه باید برای دولت نفع داشته باشد ضرر داشته است ولی متأسفانه اظهار این تشخیص با صراحت توأم نبود و توضیح مسئولان جناحهای حزب گذشته از اینکه هیچ مطلبی را روشن ساخت بلکه یک سلسله توضیح و اوضاحت من جمله اشاره باینکه آزادی قلم و بیان در قانون اساسی آمده است و آگاه کردن مردم حق آنهاست و مجریانی که جلو آزادی قلم و بیان را بگیرند آدمهای هستند که انقلاب را درک نکرده اند عنوان شد که بهتر بود نمیشد ، زیرا سطح سخن از حد دانش ابتدائی تجاوز نمیکرد و تلویحات و اشارات در حد مثل معروف انشاء الله گرسه است ، بنظر میرسید فقط نخست وزیر آنهم بنا به سوابق نویسندگی و ذوق هنری در جمع خبرنگاران و نویسندگان ضمن توضیح اینکه دولت وظیفه ای ندارد که قلمها را بیک سو هدایت کند و آنها را از یک جوهر پرنماید تلویحا " به مساله سانسور

وقصد تضعیف آن اشاره کرد که شنونده و خواننده منظور ایشانرا درک میکرد وگرنه در کلام بقیه مصاحبه کنندگان ابهام و مجامله‌های خام آشکار بود که بکلی نقش مردان سیاسی را از آنها میگرفت وبیشتر بشاگردانی شباهت داشتند که درس خود را خوب حفظ نکرده‌اند و در جواب استاد به لکنت زبان و عدم تمرکز فکر دچار شده‌اند و انسان سر در نمآورد که اینها چه میخواهند بگویند ، سانسور بوده ، یا سانسور نبوده و آیا اینها موافق آنند یا مخالف آن ، اجمالا " اینکه دوران این طرز سخن گفتن سالهاست سپری شده است . بیشتر گوینده را محکوم میکند تا تبرئه ، این نحوه اندیشیدن و سخن گفتن یک نوع " خود سانسوری " است ، و خود سانسوری علامت بودن سانسور است نه فقدان آن و برای درمان هر دردی قبل از هر چیز وجود درد را باید قبول کرد وگرنه تظاهر بسلامتی داروی درد نیست - این نوع خود سانسوری ابتدائی ترین نوع آنست و مثل چشم برهم نهادن ناگهانی اطفال دوسه ساله هنگام بازی است که گمان میکننداز دید همبازیهای خود پنهان میشوند و همانطور که اینها دیگران را نمی بینند دیگران هم آنها را نخواهند دید .

ولی نوع پیشرفته و عالی آن خود سانسوری نویسندگان است که برای دوسطر نوشتن صدها کلمه را باید در ذهن بکار گیرند و مرخص کنند تا از میان آنها کلماتی بیابند که به گوش مردم آشنا و به گوش اغیار نا آشنا باشد و فردا آنها را راهی زندان نکنند و پیام خود را بگوش مردمی که در انتظارند برساند - هرچند درین نوع خود سانسوری نشانه‌ای از هنرمندی بچشم میخورد ولی هنری است که نمایشگر بیماری جانگاهی است و چنانچه روزی این بیماری ریشه کن شود و این هنر منسوخ گردد بمراتب ارزنده تر است تا بیماری مزمن گردد و هنراوج گیرد - این طرز نوشتن تقریبا " سمبلیک است و پیداست که در مقابل صراحت و صداقت مانعی وجود دارد تا نویسنده در چنین حالتی است هر دفاعی از آزادی قلم و بیان بشوخی بیشتر شباهت پیدا مینماید ، اما سانسور خوشبختانه در هیچ زمان و در هیچ جا عامل موفقی نبوده است چون رادیو بازار که پدیده ضد آنست آنچه او بزحمت میریسد بسهولت پنبه میکند ، پنهان ترین اخبار را در شدیدترین شرایط رادیو بازار به فاصله‌ای کوتاه بگوش مردم رسانده است و هر دولتی اگر واقعا " بقدرت رادیو بازار وقوف داشته باشد و بداند پنهانترین دستها بخلاف تصور بارزترین دستهاست امکان ندارد به سانسور متوسل شود ، صراحت هم بصره مردم است و هم بصره دولت منتهی باید شهامت





تجربه آنرا پیدا کرد و در عمل آورد :  
نه من ز بی عملی در جهان ملولم و بس ،  
ملالت علما هم ز علم بی عمل است  
( حافظ )

xalvat.com